

الحقیقة ترک ما حظیر العسل لا ترک العمل خیر عبد الله انصاری می گوید محمد الله علیه عمل را برکن
ولیکن کران بها کن من صفت مومنان که در صفت آنکسی که نامه بدست جب داده شود
کرد و گفت جل جلاله و اعلم ان اوتی و اما آنکسی که داده شود و کتابا به اسم الله نام او را
بدست جب وی فیکوئل پس گوید که یالیتنی کاشکی من لم اوت کتابیکه داده نشدی
نامه خود را و نه نامی و نه نامی ملجسا بیک که است شمارن یالیتها کاشکی
دیدن در صورتی بسیار زنده شدم کانت بودی القاضیه حکم شده من بردن
وقبل القاضیه که یعنی من کاشکی زنده شدم می نامن ملازندی می و پنج حساب کشیدی
اگر چه در کور غلاب بود اما این عذاب سخت تر است ما العقی عقی سه دوازده ساله
مال من با چه سود داشت مرا ان هلاک عقی نامند و هلاک شده غایت شد سلطانه
تحت من و قدرت من و سلطنت من می مال مندم و بی یار و مددش کرم سوذ داشت
فقره دلیل شتم نصیب طرف است که عزت از خدای تعالی جوید و مال را و سلطنت را و سرور
در راه و در باز و تا عزت و دنیا و عقبی باشد چون این بود کند و مان آید از رب العزوه جل جلاله
کرای فرشتگان عذاب خذوه فخلو بیکر مدش بر فضل سیدش و دستهای او را بگوشه
در فلک شعلیم پس در آیدش در روز فخلو بیکر مدش بر فضل سیدش و دستهای او را بگوشه
پس در زنجیری که در عظام درازی وی سبوعون ذرا عظام الذرع مشا و نه باشد بیکر مدش

در آیدیم

التمتع

فالسلیح بس در کشیدش اما حسن بصری گفت اگر یک قطعه از آن بخر بگو که محمد کن
بر خود کلاز بقول بعضی کافری را بدینا و در یکین بخری کشند و بقول بعضی یک بخری کشند که
محمد و زخیا ترا دروی کشند و درازی او پراصد و نهایت او را خدای دادند و کاشکند
از برای سالفه باشد و حکمت این سخن را باشد چون پیش دروخ اش از آنرا نازد و دروش کاشکی
غلاب مرادش ترا بکنند و بدروخ اندازند و کعب احبار گفت که اگر همه آسمانهای دنیا بکشند
بر یک یک قطعه از آن بخرند و این را بخرند در دهان دور درخ اندازند و از راه دیگر چون
و باقی بگردنش چند نوزده باشد من و کله حکایت است امام فرمودن را زنی در درسی
نشسته بود و نگاه دیوانه از در و آمد بشکل عجب گفت ای امام فرمای تعالی را در خدمت
این که تصنیف و تالیف چیست و از ترش امام پدید آمد یعنی بطریق مشا هر که آن راه پدید
اولیا است خاص حضرت است خدا پراشتناس حذیه در امام پدید شد طالب آن دروش شد
و درسی را ترک کرد که گشته اند این دروش با این شکل شیخ سنکانت امام زبیرا
بکاتب پستکان روان شد چون رسید و بدگر آن دروش بر بالای منبر است
تفسیری کرد که خذوه فخلو ثم الحکم صلوه ثم فی سلسله ذر عظام سبوعون ذرا عظام
سبوعون دروش است الی حله پس آمدن و به آنرا این همه زنجیر از بخری حمت
فویا و از امام بر آمد بر بالای منبر شد و بدست شیخ سنجان توبه کرد ای

پستکان